



The Prohibition of providing Public Services Based on National ID (A Jurisprudential, Fundamental, and Conceptual Analysis, Emphasizing the Principles of Civil Enforcement)

Hani Hajian ¹

1. PhD Student in Private Law, Faculty of Humanities, Islamic Azad University (North Tehran Branch), Tehran, Iran,
hanihajian@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Received:
2024/09/09

Received in revised form:
2024/09/23

Accepted:
2024/09/23

Keywords:

Civil enforcement, effective execution of court rulings, prohibition from services, expediting enforcement .

Abstract

Undoubtedly, the rules governing civil enforcement in legal systems aim to fully realize rights, ensuring that the entitled party receives their due. In terms of enforcement, efforts should be made to facilitate effective execution of judgments, allowing the claimant to obtain their rights in the shortest possible time. Effective enforcement of a court ruling must not be confused with unlawful execution; while swift enforcement is important, the dignity of the defendant must also be preserved. Accordingly, enforcement laws include provisions regarding insolvency and exemptions from debt. Following amendments to Article 10 of the amended law on the formation of general and revolutionary courts, Article 34 of the amended regulation, and the approval of guidelines for organizing and expediting civil enforcement, Section "H" of Article 18 of the guidelines introduces the concept of prohibition from services in the context of enforcement. This paper uses a descriptive-analytical method and library resources to explore the meaning of prohibiting a defendant from services as outlined in the guidelines, and whether the jurisprudential and legal system of Iran accepts this measure as an effective means of enforcing court rulings. The findings indicate that, firstly, this measure inherently functions as a penalty requiring legislative action by the parliament. Secondly, its implementation must respect human dignity. Thirdly, it should not result in the civil death of the defendant.

How To Site

Hajian, Hani (2024). The Prohibition of providing Public Services Based on National ID (A Jurisprudential, Fundamental, and Conceptual Analysis, Emphasizing the Principles of Civil Enforcement). *Journal of Judgment*, 116(4), 18-37.
<http://doi.org/10.22034/judg.2024.2040704.1334>

DOI

10.22034/judg.2024.2040704.1334

Publisher

University of Tehran Press



ممنوعیت از خدمات عمومی مبتنی بر کارت ملی (بررسی فقهی، مبنایی و مفهومی؛ با تأکید بر اصول اجرای احکام مدنی)

هانی حاجیان^۱

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران شمال). رایانامه: hanihajian@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: علمی- تخصصی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲</p> <p>کلیدواژه: اجرای حکم مدنی، اجرای مؤثر رأی دادگاه، ممنوع خدمات، تسریع در اجرای حکم.</p>	<p>بی شک قواعد اجرای احکام مدنی در نظام‌های حقوقی درصدد اجرای کامل حق است تا دادبرده را به حق خود برساند. از جهت اجرای حکم باید سعی گردد تا از طریق اجرای مؤثر حکم، محکوم‌له در کوتاه‌ترین زمان به محکوم‌به دست پیدا کند. از سوی دیگر، اجرای مؤثر رأی دادگاه با اجرای غیرقانونی نیز متفاوت است، چراکه در طی اجرای حکم باید سعی کرد رأی در کوتاه‌ترین زمان به اجرا درآید و محکوم‌له به حق خود برسد، اما در این مسیر حفظ کرامت‌های انسانی محکوم‌علیه نیز نباید فراموش گردد. از این روی در قوانین اجرای احکام قواعدی درخصوص اعسار یا مستثنیات دین پیش‌بینی شده است. برای اجرای ماده ۱۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ماده ۳۴ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تبصره آن اصلاح شده و دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی نیز به تصویب رسیده است. در بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل، شیوه ممنوع‌الخدمات، از جهت اجرای حکم پیش‌بینی شده است. در این مقاله با شیوه توصیفی تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای، این موضوع بررسی شد که منظور از ممنوع‌الخدمات نمودن محکوم‌علیه در دستورالعمل به چه معناست و آیا نظام فقهی و حقوقی ایران پذیرای ممنوع‌الخدمات کردن به‌عنوان راهکاری از جهت اجرای مؤثر رأی دادگاه می‌باشد؟ از یافته‌های تحقیق برمی‌آید که اولاً این راهکار در ماهیت یک مجازات است که اعمال آن احتیاج به قانونگذاری از طریق مجلس دارد؛ ثانیاً در اعمال آن باید حفظ کرامت انسانی به عمل آید؛ ثالثاً نباید باعث مرگ مدنی محکوم‌علیه گردد.</p>
<p>استناد</p> <p>حاجیان، هانی (۱۴۰۳). ممنوعیت از خدمات عمومی مبتنی بر کارت ملی (بررسی فقهی، مبنایی و مفهومی؛ با تأکید بر اصول اجرای احکام مدنی). فصلنامه قضاوت، ۱۱۶ (۴)، ۱۸-۳۷.</p> <p>http://doi.org/10.22034/judg.2024.2040704.1334</p>	
DOI	10.22034/judg.2024.2040704.1334
ناشر	انتشارات دادگستری کل استان تهران



مقدمه

بی شک هدف از دادرسی وصول به عدالت است؛ عدالتی که باید حق را به حق دار برساند. وصول به این هدف در مرحله اول با یک دادرسی با شیوه‌هایی که در عدالت آیینی مقرر شده، باعث می‌شود که طرفین به عدالت نزدیک گردند و بتوانند بالقوه به حق خود برسند. در این مرحله اگر خواهان پیروز میدان نگردد، نشانگر آن است که حقی نیز نداشته و خوانده توانسته از طریق یک دادرسی عادلانه اقدام به جلوگیری از تعرض به حق خود نماید. اما اگر خوانده مغلوب این نبرد آیینی شود، یعنی اینکه خواهان حقی داشته و مورد تعرض قرار گرفته است. در این صورت اگرچه خواهان محکوم‌له گردیده و خوانده محکوم‌علیه، اما تا وصول به عدالت واقعی و رسیدن بالفعل به حق، مرحله اجرای حکم باقی مانده است. لذا اگر محکوم‌له نتواند به محکوم‌به برسد، گویی عدالت جریان پیدا نمی‌کند.

در نظام حقوقی ایران قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از قوانینی است که ساختار اجرای محاکم حقوقی را مشخص و اجزاء و نحوه چگونگی خدمات‌رسانی در اجرای احکام را مشخص می‌کند. در سال‌های اخیر پس از آنکه در راستای اجرای ماده ۱۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب^۱، ماده ۳۴ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تبصره آن اصلاح شد^۲، دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی در تاریخ ۱۳۹۸/۷/۳۰ به شماره ۱۰۰/۱۰۸۸۴۱/۹۰۰۰ به تصویب ریاست قوه قضاییه رسید. در ماده ۱۸ این دستورالعمل چنین بیان شده است:

«مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه موظف است به منظور ساماندهی امور مربوط به اجرای احکام مدنی موارد زیر را انجام دهد:

۱- ارتقای سامانه مدیریت پرونده قضایی (سمپ) با ایجاد امکانات زیر:

^۱ ماده ۱۰- هر حوزه قضایی به تعداد لازم شعبه دادگاه، دادرسی علی‌البدل، دفتر دادگاه، واحد ابلاغ و اجراء احکام و در صورت لزوم یک واحد ارشاد و معاضدت قضایی خواهد داشت و در صورت تعدد شعب دارای یک دفتر کل نیز خواهد بود.

تبصره - ترتیب تشکیل این واحدها، تعداد اعضای هر واحد، طریقه انتخاب و شرایط آن، میزان صلاحیت و اختیار هر واحد یا هر یک از اعضای آن و نحوه اقدامات و تصمیم‌گیری‌ها به موجب آیین‌نامه‌ای است که به پیشنهاد و تهیه وزیر دادگستری به تصویب رئیس قوه قضاییه خواهد رسید.

^۲ ماده ۳۴- در هر حوزه قضایی شهرستان و هر یک از مجتمع‌های قضایی کلانشهرها یکجا حسب ضرورت چند واحد اجرای احکام مدنی به صورت متمرکز تشکیل می‌شود. واحد اجرای احکام مدنی به تعداد لازم مدیر اجرا، دادورز و متصدی دفتری خواهد داشت. رئیس واحد اجرای احکام مدنی، رئیس حوزه قضایی یا معاون وی و در کلانشهرها سرپرست مجتمع قضایی یا معاون وی می‌باشد. در حوزه‌های قضایی بخش، اجرای احکام مدنی بر عهده رئیس حوزه قضایی یا جانشین وی خواهد بود. پرونده‌های اجرای احکام مدنی تحت نظر دادگاه صادرکننده رأی بدوی یا اجرائیه با ارجاع به یکی از دادرسان علی‌البدل مطابق قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (مصوب ۱۳۹۴) و سایر قوانین و مقررات مربوط اجرا می‌شود.

تبصره ۱- واحد اجرای احکام مدنی در صورت ضرورت، با نظر رئیس حوزه قضایی و موافقت رئیس کل دادگستری استان به تعداد لازم دادرسی علی‌البدل خواهد داشت.

تبصره ۲- واحدهای اجرای احکام مدنی حسب ضرورت دارای شعب متعدد خواهد بود. ساختار، نحوه فعالیت و ساماندهی این واحدها بر اساس ضوابط قانونی و دستورالعمل مصوب رئیس قوه قضاییه می‌باشد.

تبصره ۳- اجرای پرونده‌هایی که در شعب دادگاه‌ها در حال اقدام می‌باشند، پس از تمرکز اجرای احکام مدنی همچنان تا مختومه شدن در همان شعب ادامه خواهد یافت.

تبصره ۴- اجرای احکام کیفری مطابق مقررات بخش پنجم قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصلاحات بعدی آن می‌باشد.

ح) ایجاد ظرفیت جهت ممنوع‌الخدمات کردن و انسداد حساب محکومان مالی، موضوع مواد ۱۷^۳ و ۱۹^۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی.»

پیرو مصوبه اخیرالتصویب این پرسش ایجاد شد که آیا می‌توان کدملی افرادی را که به موجب حکم دادگاه محکوم به پرداخت مبلغی می‌شوند، مسدود کرد که در پی آن، فرد از بهره‌مندی حقوقی همچون افتتاح حساب بانکی، انتقال هرگونه سند رسمی در دفاتر اسناد رسمی، تمدید اعتبار کارت بانکی و... محروم شود؟ و آیا می‌توان از این شیوه به‌عنوان راهکاری در اجرای مؤثر آرای محاکم در کنار توقیف اموال منقول و غیرمنقول و در زمانی که امکان حبس فراهم نیست و یا اگر فراهم می‌باشد، به‌صورت تخییری با درخواست محکوم‌له استفاده کرد؟ آیا در صورت امکان استفاده، این شیوه مجوزهای فقهی و حقوقی مستحکمی دارد؟

در پاسخ فرضی به پرسش مذکور می‌توان گفت که با توجه به ماده ۱۸ و مخصوصاً بند «ح» آیین‌نامه دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی، واحدهای اجرای احکام محاکم دادگستری می‌توانند اقدام به انسداد کدملی محکوم‌علیه کنند؛ لذا این ظرفیت برای ممنوع‌الخدمات کردن و انسداد حساب محکومان مالی به‌وجود آمده است که در صورت دسترسی نداشتن به مال محکوم‌علیه، اقدام به مسدود کردن شماره ملی او کنند تا او دیگر نتواند به اموری که با کدملی انجام می‌شود، بپردازد. به‌عنوان مثال، محکوم‌علیه امکان انتقال هرگونه سند رسمی در دفاتر اسناد رسمی یا افتتاح حساب بانکی یا تمدید اعتبار کارت بانکی و... را پس از مسدود شدن کدملی نخواهد داشت.

در این تحقیق به این موضوع پرداخته خواهد شد و بررسی می‌شود که آیا ممنوع‌الخدمات کردن در نظام حقوقی فقهی حقوقی ایران در زمان اجرای حکم قابل پذیرش می‌باشد؟ و اگر مورد پذیرش است، آیا قیودی دارد یا مطلق می‌تواند مورد قبول قرار گیرد؟ از جهت پاسخ به این پرسش ۱- به بررسی مبانی فقهی حکم و اجرای حکم پرداخته می‌شود تا امکان‌سنجی این موضوع در نظام فقهی مشخص شود. ۲- مبانی و اصول کلی اجرای احکام در خصوص امکان پذیرش ممنوع‌الخدمات کردن، با لحاظ قانون اجرای احکام بررسی می‌شود. ۳- اجرای مؤثر رأی با فرض امکان یا عدم امکان ممنوع‌الخدمات کردن تحلیل می‌شود.

۲. ماده ۱۷- دادگاه رسیدگی‌کننده به اعسار ضمن صدور حکم اعسار، شخصی را که با هدف فرار از پرداخت دین مرتکب تقصیر شده است تا موجب اعسار وی گردد با توجه به میزان بدهی، نوع تقصیر، تعدد و تکرار آن به مدت شش ماه تا دو سال به یکجا چند مورد از محرومیت‌های زیر محکوم می‌کند:

- ۱- ممنوعیت خروج از کشور
- ۲- ممنوعیت تأسیس شرکت تجاری
- ۳- ممنوعیت عضویت در هیئت‌مدیره شرکت‌های تجاری
- ۴- ممنوعیت تصدی مدیرعاملی در شرکت‌های تجاری
- ۵- ممنوعیت دریافت اعتبار و هرگونه تسهیلات به هر عنوان از بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری عمومی و دولتی به‌جز وام‌های ضروری
- ۶- ممنوعیت دریافت دسته چک

۴. ماده ۱۹- مرجع اجراکننده رأی باید به درخواست محکوم‌له به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم کند. همچنین دادگاه باید به درخواست محکوم‌له یا خوانده دعوی اعسار به مراجع ذی‌ربط از قبیل ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها دستور دهد که بر اساس نشانی کامل ملک یا نام مالک پلاک ثبتی ملکی را که احتمال تعلق آن به محکوم‌علیه وجود دارد برای توقیف به دادگاه اعلام کند. این حکم در مورد تمامی مراجعی که به هر نحو اطلاعاتی در مورد اموال اشخاص دارند نیز مجری است.

تبصره ۱- مراجع مذکور در این ماده مکلفند به دستور دادگاه فهرست و مشخصات اموال متعلق به محکوم‌علیه و نیز فهرست نقل و انتقالات و هر نوع تغییر دیگر در اموال مذکور از زمان یک سال قبل از صدور حکم قطعی به بعد را به دادگاه اعلام کنند.

تبصره ۲- مفاد این ماده در مورد اجرای قرارهای تأمین خواسته موضوع ماده (۱۰۸) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و نیز اجرای مفاد اسناد رسمی مجری است.

۱. بررسی ماهیت فقهی اجرای حکم

یکی از مباحثی که ما کمک می‌کند تا به سؤالات تحقیق پاسخ دهیم، بررسی ماهیت فقهی اجرای حکم است. برای اینکه این موضوع را بتوانیم به درستی تحلیل کنیم، باید ابتدا اقدام به بررسی ماهیت فقهی حکم دادگاه کنیم و سپس ماهیت فقهی اجرای حکم را مورد تحلیل قرار دهیم.

۱-۱. ماهیت فقهی رأی دادگاه

از جهت مستندات فقهی اثبات کننده این قاعده به غیر از احادیث موجود، بیان شده است از جمله ادله‌ای که برای اثبات اصل مسأله ولایت حاکم بر آن تکیه می‌شود حکم بدیهی عقلی است، چراکه حفظ نظم عمومی و اجرای عدالت اجتماعی، آرمان و شعار تمامی افراد بشر و آرزویی مقدس و هدفی والایی است که تمام حکومتها ناچار به پذیرش آن شده و آن را فلسفه وجودی خود اعلام می‌نمایند (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۲۰۷) و رسیدن به نظم جز با وجود حاکم در رأس نظام‌های بشری امکان پذیر نمی‌باشد. از دیگر مستندات فقهی این قاعده ادعای اجماعی است که از سوی برخی از فقها در توجیه این قاعده بیان شده است^{۵-۶} (اصفهان‌کی کمپانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۹۹).

باید گفت که بر مبنای فقهی، تطبیق ماهیت حکم دادگاه با قاعده «الحاکم ولی الممتنع»، صحیح نیست، چراکه همان‌گونه که اساتید فقه و حقوق همچون دکتر محقق داماد در بخش قضایی کتاب «قواعد فقه» شرح نموده‌اند، اجرای قاعده «الحاکم ولی الممتنع» پیش شرطی دارد که همان احراز موضوع یا به تعبیر فقها «عقد الوضع» قاعده است. به بیان دیگر، احراز «امتناع» نخستین نکته‌ای است که باید در نظر گرفت و تا حاکم کسی را به واقع «ممتنع» تشخیص ندهد، نمی‌تواند از باب ولایت بر ممتنع اقدامی نماید. درست به همین دلیل است که در تمام موارد استناد به قاعده، قبل از هر چیز سخن از اجبار و الزام ممتنع به میان آمده است و باید دانست که اجبار ممتنع توسط حاکم نسبت به انجام وظایف شرعیه خود، نه از باب اعمال ولایت، بلکه از باب امر به معروف و نهی از منکر است. اعمال ولایت هنگامی است که حاکم مستقیماً عمل می‌کند (محقق داماد، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷).

درواقع از مطلب مذکور دانسته می‌شود که دادرس در مرتبه نخست در مقام رفع اختلافاتی که خواهان دعوی مستقیم یا غیرمستقیم تعهدی از جهت اسباب عقود، ایقاعات یا ضمان قهری را از خواننده دعوا مطالبه می‌کند، از باب قاعده فقهی امر به معروف و نهی از منکر که قاعده‌ای مستقل از قاعده «الحاکم ولی الممتنع» است، حکم بر الزام خواننده را صادر می‌نماید. در این مورد می‌شود شواهدی را در کلام فقها یافت. به طور مثال، فاضل هندی بیان می‌کند که «در تمام حقوق لازمه بدو حاکم

^۵. «ان ولایه الحاکم فی کثیر من تلک الموارد اجماعیه و قد ارسلت فی کلمات الأصحاب ارسال المسلمات بحیث یستدل بها لا علیها و الله العالم».

^۶. درخصوص اجماع ادعا شده، بیان گردیده است که به دوشکل این اجماع قابل تصور می‌باشد:

اول - اجماع محصل که دلیلی لئی است و عمومیتی ندارد. در این حالت اگر منظور از اجماع، اجماعی باشد که موضوع آن حکم واقعی و غیرقابل مخالفت و تخصیص است، فقط در همان موضوع قابل استناد می‌باشد. به طور مثال، اگر این اجماع تنها درخصوص رجوع و ولایت حاکم درخصوص اختلاف مابین شفیع و فروشنده و خریدار باشد، در وقوع اعمال حق شفعه، این قاعده الحاکم ولی الممتنع تنها در همان موضوع به عنوان قاعده جاری گردیده و در سایر موارد جریان پیدا نمی‌کند و در هر مورد که قصد استفاده از این قاعده باشد، باید به دنبال بررسی اقوال فقها گشت که آیا اجماعی یافت می‌شود یا خیر. اما اگر منظور از اجماع، اجماعی باشد که به عنوان قاعده و دلیل مورد استناد قرار می‌گیرد، یعنی بیانگر آن باشد که در هر مورد که دلیلی برای ولایت غیرحاکم وجود نداشته باشد، حاکم ولایت دارد (حسینی مراغی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۱۵۶)، لذا حکم آن در تمام موضوعات قابل استفاده است.

دوم - اجماع منقول که در سخنان فقها وجود دارد که در هر موردی که دلیلی برای ولایت اشخاص خاص وجود نداشته باشد، حاکم ولایت پیدا می‌کند و اجماع منقول شاید در حد استفاضه گسترده‌ای بیان شده باشد (حسینی مراغی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۱۵۶).

الزام به انجام عمل می‌نماید و اگر امتناع نماید، حبس می‌شود» (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۶۰۰). در واقع همان‌گونه که مشخص است، منظور فاضل هندی این است که در وهله اول باید اقدام بر الزام ممتنع به عمل آید، نه اینکه از باب قاعده «الحاکم ولی الممتنع» (از طرف او فردی) عین عمل را انجام دهد یا مالی از ممتنع اخذ شود تا بدان وسیله عین عمل انجام شود. لذا مشخص است که مجرای قاعده صدور رأی دادگاه و الزام ممتنع، قاعده امر به معروف و نهی از منکر است.^۷

۲-۱. ماهیت فقهی اجرای رأی دادگاه

با توجه به شرح بیان شده در خصوص ماهیت فقهی حکم دادگاه، باید عنوان نمود که از آنجا که باید بر آرای محاکم اثری باشد تا هدف دادرسی که احقاق حق است حاصل گردد، لذا اجرای حکم موضوعیت پیدا می‌کند. در این وضعیت در مرحله اجرای حکم با توجه به اینکه دادگاه از جهت صدور حکم و الزام محکوم‌علیه از باب قاعده امر به معروف و نهی از منکر اقدام نموده، در زمان اجرای حکم دادگاه بر مبنای قاعده فقهی «الحاکم ولی الممتنع» اقدام به عمل می‌آورد و ماهیت فقهی اجرای حکم و اقدامات قهری اجرای حکم جهت دخل و تصرف در اموال محکوم‌علیه قاعده مذکور می‌باشد، چراکه می‌دانیم که طبق قاعده حرمت مال مسلم، فردی حق ندارد در مال دیگری دخل و تصرف نماید، مگر اینکه دلیل شرعی قانونی وجود داشته باشد. لذا قاعده «الحاکم ولی الممتنع» در اینجا این رخصت را می‌دهد، زیرا با اجرا نشدن ارادی رأی دادگاه، محکوم‌علیه خود باعث از بین رفتن حرمت مالش شده و حاکم به‌عنوان حافظ منافع و نظم عمومی و اجرای عدالت اجتماعی و جلوگیری از هرگونه خودکامگی افراد، موظف است بر مبنای وظیفه عمومی‌ای که دارد، با اقدامات قهرآمیز رأی دادگاه را اجرا نماید. اما مسلماً بر مبنای اصل منع سلطنت، حق تعرض به حقوق و آزادی‌های اجتماعی افراد را ندارد و قاعده «الحاکم ولی الممتنع» همان‌گونه که پیشتر بیان شد، به اعتقاد برخی از فقها، از اجماع یا حکم عقل به‌دست می‌آید و حتی اگر حکم قاعده را در تمام موارد به‌صورت مطلق به‌دست آوریم، باز هم به لحاظ آنکه دلیلی لَبّی است، در مقام اجرای قاعده باید به قدر متیقن اکتفا کرد و این رخصت را به مجری نمی‌دهد که متعرض آزادی‌های اجتماعی افراد شود، مگر آنکه امکان آن با تمسک به قاعده فقهی دیگری مشروع شناخته شود.

۳-۱. تحلیل فقهی تعرض به حقوق و آزادی‌های اجتماعی

از زمانی که اجرای رأی دادگاه در نظام فقهی حقوقی ایران مورد شناسایی قرار گرفته، مسئله سلب آزادی به‌عنوان راهکار و یکی از شیوه‌های اجرای رأی دادگاه که امکان اجرای رأی را فراهم می‌نماید، مورد پذیرش و گفت‌وگو بوده است. همان‌گونه که پیشتر بیان شد، قاعده فقهی «الحاکم ولی الممتنع» این رخصت را نمی‌دهد که به استناد آن، اقدام به سلب آزادی افراد به عمل آید و تنها در حد دخل و تصرف در حقوق مالی افراد کارایی دارد. پس این پرسش پیش می‌آید که از

^۷ البته مراتب مذکور که پیشتر بیان شد، یعنی بدو الزام به انجام از باب قاعده امر به معروف و نهی از منکر و پس از آن، در صورت انجام نشدن، ورود از باب قاعده الحاکم ولی الممتنع، باید یک مطلب را مورد لحاظ قرارداد که در برخی از مواقع اگرچه اختلافی وجود دارد، اما هیچ‌کدام از این دو قاعده کارایی ندارند و آن هم در مواردی است که اختلاف نه از باب الزام و التزام (تعهدات) و نه از باب قاعده الحاکم ولی الممتنع می‌باشد. این موضوع در جایی است که یکی از طرفین در جهت اثبات موقعیت و تثبیت حق خود اقدام به طرح دعوا می‌نماید و یا آنکه می‌خواهد وضعیتی را تغییر دهد، در صورتی که اختلافی بخواهد اختلاف مابین طرفین در حقوق طرفین وجود ندارد. به‌طور مثال، در صورتی که فردی مالی را فروخته اما هنوز به خریدار تسلیم نکرده و به هر دلیلی اقدام به فسخ قرارداد کرده باشد و درصدد تثبیت این حق فسخ و تأیید آن برآید، در این حالات مجرای برای دو قاعده مذکور وجود ندارد و اطلاق ادله قضا بر اساس مقبوله عمر بن حنظله یا روایت ابی خدیجه در مسئله حاکم می‌گردد.

چه رو اجرای حبس در قوانین به عنوان شیوه اجرای حکم مورد شناسایی قرار می‌گیرد و محکوم‌له این حق را پیدا می‌کند که اعمال ماده ۳ قانون محکومیت‌های مالی^۱ را از دادگاه درخواست کند؟

در پاسخ به پرسش فوق باید مجدداً این مطلب را - همان‌گونه که بیان شد - یادآور شد که در زمان صدور حکم، قاضی بر مبنای قاعده امر به معروف و نهی از منکر اقدام به صدور رأی می‌نماید؛ پس با اجرا نشدن رأی، محکوم‌علیه مرتکب فعل حرامی شده و حتی نتایج اقدامات قهری حاکم نیز نتوانسته که جلوی این فعل حرام را بگیرد. در نتیجه بر این فعل حرام سرزده از سوی محکوم‌علیه باید ضمانت اجرایی وجود داشته باشد. در فقه از جهت ضمانت اجرای اعمال حرام افراد، به صورت کلی به قاعده‌های «التعزیر لکل محرم»، «التعزیر فی کل معصیه»، «التعزیر یجب بفعل القبیح» یا عبارتی همانند استناد شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۶۸؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۳۶؛ حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۳۵؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۵۵؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۳۹۸؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۹۸؛ مجلسی، بی تا، ص ۵۹؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۰۷).

گروهی از فقیهان برای اثبات قاعده فوق به روایات تمسک نموده‌اند و در استدلال به روایات موجود، برخی با توسل به روایات و ادله امر به معروف و نهی از منکر سعی کرده‌اند وجود این قاعده را به اثبات برسانند (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۲۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۸). برخی دیگر از فقیهان با توسل به احادیثی که بیان می‌کند: «خداوند برای هر چیزی حد و مرزی قرار داده و برای کسی که از آن مرز فراتر رود، حد [مجازات] معین کرده است»^۲ (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۱۴)، ادعا نموده‌اند که مستند قاعده «التعزیر لکل محرم» از این دست از احادیث مستفاد می‌گردد، چون در این روایات حد در معنی اعم از حد و تعزیر مورد استفاده قرار گرفته است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۷۵)؛ لذا خداوند در خصوص معاصی، نوع و کیفیت مجازات را مشخص ننموده و حاکم می‌تواند نوع و میزان را مشخص کند. علاوه بر دو دسته فوق، برخی از فقیهان با استقراء در مجموع روایاتی که در خصوص تعزیرات وجود دارد، به این نتیجه عقلی رسیده‌اند که تعزیرات تنها در انواع معاصی که در لسان احادیث بیان شده، منحصر نیست (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۲۷؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۴۴۸)، بلکه حاکم شرع این اختیار را دارد که اقدام به تعزیر افرادی کند که فعل حرامی را انجام می‌دهند یا واجبی را ترک می‌کنند (محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰، ص ۱۹۹).

با توجه به شرح مذکور و روایات‌های موجود^۳، علت این امر مشخص می‌شود که چرا در سیره حضرت علی (ع) در خصوص فردی که امکان ادای دین را داشته ولی اقدام به پرداخت دین خود نکرده، دستور به حبس صادر شده است. در واقع حضرت علی (ع) بر مبنای قاعده «التعزیر لکل محرم» دستور حبس را صادر کرده بود. اما آنچه به قدر متیقن از این احادیث برداشت می‌گردد این است که حاکم فردی را که اقدام به پرداخت دیون خود نکرده در حالتی که معسر نبوده و

^۱ ماده ۳- اگر استیفای محکوم‌به از طرق مذکور در این قانون ممکن نگردد محکوم‌علیه به تقاضای محکوم‌له تا زمان اجرای حکم یا پذیرفته‌شدن ادعای اعسار او یا جلب رضایت محکوم‌له حبس می‌شود. چنانچه محکوم‌علیه تا سی روز پس از ابلاغ اجرائیه، ضمن ارائه صورت کلیه اموال خود، دعوی اعسار خویش را اقامه کرده باشد حبس نمی‌شود، مگر اینکه دعوی اعسار مسترد یا به موجب حکم قطعی رد شود....

^۲ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَىٰ ذَٰلِكَ الْحَدَّ حُدًّا.

^۳ هَاشِمٌ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا عَ كَانَ يَحْبِسُ فِي الدَّيْنِ ثُمَّ يَنْظُرُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَعْطَى الْغُرْمَاءَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ دَفَعَهُ إِلَى الْغُرْمَاءِ فَيَقُولُ لَهُمْ اصْنَعُوا بِهٖ مَا شِئْتُمْ إِنْ شِئْتُمْ آجْرُوهُوَ وَإِنْ شِئْتُمْ اسْتَعْمِلُوهُ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۴۱۹). همچنین حدیث دیگری به این نقل: عَنْ أَبِيهِ الْمَوْئِبِينَ (ع) أَنَّهُ قَضَىٰ أَنْ يُحَجَّرَ عَلَى الْغُلَامِ حَتَّىٰ يَقْتَلَ وَ قَضَىٰ (ع) فِي الدَّيْنِ أَنَّهُ يُحْبَسُ صَاحِبُهُ فَإِنْ تَبَيَّنَ إِفْلَاسُهُ وَ الْحَاجَةُ فَيَحْلَى سَبِيلَهُ حَتَّىٰ يَسْتَفِيدَ مَالًا وَ قَضَىٰ (ع) فِي الرَّجْلِ يَلْتَوِي عَلَى غُرْمَائِهِ أَنَّهُ يُحْبَسُ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهٖ فَيَقْسِمُ مَالَهُ بَيْنَ غُرْمَائِهِ بِالْحِصَصِ فَإِنْ أَبَىٰ بَاعَهُ فَقَسَمَهُ بَيْنَهُمْ (همو، ج ۲۷، ص ۲۴۸).

توانایی بازپرداخت دیون خود را داشته، به دلیل فعل واجب ادای دین و ترک آن، تعزیر کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵، ص ۳۵۳).

در خصوص تعزیر از این نوع که برخی آن را تعزیرات غیر کیفری نامگذاری کرده‌اند (محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰، ص ۱۹۳)، باید این مطلب را بیان کرد که این موارد منحصر در حبس نیست و گستردگی زیادی دارد، چراکه ذات تعزیرات منحصر در شلاق و حبس نبوده است. لذا در فقه بیان شده است که تعزیر دارای مراتبی است که شامل تأدیب، توبیخ، حبس و تازیانه می‌باشد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۶۶). شهید اول نیز گفته است که حاکم مخیر است که هر نوع مجازاتی را که صلاح می‌داند، اعمال کند (شهید اول، بی تا، ص ۱۴۴). از این مطلب نتیجه می‌شود که اعمال برخی مجازات‌ها همچون حبس موضوع ماده ۳ قانون محکومیت‌های مالی یا ممنوعیت از خدمات عمومی، اگر از مجرای قانونی که مصوب مجلس باشد (صرف نظر از اینکه آیا شیوه مؤثر و مناسبی برای اجرای حکم هست یا نه)، از لحاظ حقوق اسلامی مبانی قابل پذیرشی دارد. لذا در اینجا می‌توان بیان کرد که موارد مذکور در ماده ۱۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به‌عنوان موارد ممنوع‌الخدمات کردن بر مبنای نظریه تعزیرات غیر کیفری قابل پذیرش است. اما باید متذکر شد، چه در تعزیراتی که در امور حقوقی به کار رفته است - همچون ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی - و چه در تعزیرات کیفری، باید هرگونه جرم‌انگاری و مجازات آن جرم از سوی قانونگذار مورد شناسایی قرار گیرد. از این مورد به‌عنوان اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها یاد می‌شود.

با توجه به مطلب پیش گفته، از عمده انتقادهای که می‌شود به بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی وارد آورد (با پذیرش این موضوع که موارد مذکور در ماده ۱۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی از نوع تعزیرات است)، توجه به این موضوع است که رئیس قوه قضاییه اختیار تصویب دستورالعملی نداشته که دامنه مجازات مذکور در نص ماده ۱۷ قانون مذکور را گسترش دهد. از سوی دیگر، مجازات باید شفاف و صریح باشد، در صورتی که ممنوع‌الخدمات کردن در بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل معلوم نیست که آیا منحصر در موارد مذکور در بندهای همان ماده است یا شامل موارد دیگری نیز می‌شود و اگر شامل موارد دیگری نیز همچون ممنوع کردن از سایر خدمات عمومی باشد، این مجلس است که اختیار قانونگذاری را دارد نه هیچ فرد دیگری، چراکه اولاً اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها باعث می‌شود که تنها مجلس حق داشته باشد اقدام به جرم‌انگاری کند؛ ثانیاً طبق قانون اساسی، اصل تفکیک قوا بوده و با وضع آیین‌نامه از رئیس قوه قضاییه، امکان وضع مجازات متصور نیست. از جهتی دیگر، اصل تفسیر مضیق در اینجا هم حاکم است. اما ماده ۱۸ بر فرض که منظور از ممنوع‌الخدمات کردن تنها موارد مذکور در ماده ۱۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی باشد، این مورد تنها بر مدعی اعساری که با هدف فرار از پرداخت دین مرتکب تقصیر شده و اموال خود را تضییع نموده یا از دسترس خارج کرده، جریان پیدا می‌کند. اما در ماده ۱۸ این موارد به ماده ۱۹ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نیز که در خصوص کلیه محکوم‌علیه‌های مالی است، تسری داده شده است.

۲. اجرای احکام

یکی از مقولاتی که باید به آن به‌صورت تخصصی پرداخته شود موضوع اجرای احکام مدنی است، چراکه هرچند روند دادرسی عادلانه باشد و موضوع در اسرع وقت پیگیری شود، هدف از دادرسی بعد از احقاق حق، وصول حق برای محکوم‌له

است. در واقع اگر اجرای حکم با مانعی مواجه شود و امکان اجرای آن فراهم نگردد، گویا حقی احقاق نشده و عدالتی جریان پیدا نکرده است؛ لذا باید سعی در شناسایی مفاهیم اجرای احکام شود.

۱-۲. تعریف اجرای حکم

در فرهنگ معین لغت «اجرا» چنین معنی شده: راندن، روا کردن امری (معین، ۱۳۶۴، ص ۱۴۷). در فرهنگ عمید نیز علاوه بر این معانی، معنی جاری کردن به عنوان اولین معنی ذکر شده است (عمید، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸). در معنی اصطلاحی از اجرای حکم بیان شده است که چنانچه محکوم علیه مفاد رأی را به اختیار اجرا نکند، اگر رأی لازم الاجرا باشد، به درخواست محکوم له مفاد رأی با یاری قوای عمومی (مأمور اجرا و...) به وی تحمیل می شود (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۵). اما در معنای حقوقی «اجرای حکم» گفته شده است که الف - در معنی اعم، شامل ابلاغ اجرائیه دادگاه است تا مرحله تحویل مال به محکوم له، یعنی عمل های اجرائی شامل ابلاغ هم می شود. ب - در معنی اخص، تحقق بخشیدن مدلول حکم است و این شامل ابلاغ نمی شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۴۸؛ همو، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۰۲).

همچنین گفته شده است که اجرای حکم این است که حکم دادگاه طوعاً یا علی رغم اراده کسی که محکوم شده است، صورت خارجی پیدا کند و معادل عبارت «تنفیذ احکام» در فقه است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۶). در محاکم دادگستری، اجرای حکم پس از قطعیت دادنامه و با درخواست کتبی محکوم له (داده برده) به عمل می آید که متعاقب این درخواست، دادگاه اقدام به صدور برگه ای می نماید که به آن اجرائیه گفته می شود. در اجرائیه مشخصات محکوم له، محکوم علیه و محکوم به به تفصیل درج شده و به محکوم علیه ابلاغ می شود. ورود به مرحله اجرای حکم منوط به طی صحیح این موارد است که در قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶^{۱۱} در مواد ۱ الی ۴ مورد قانونگذاری قرار گرفته است. برخی از حقوقدانان از این شیوه تشریفاتی برای ورود به اجرای حکم نتیجه گرفته اند که اصل عدم اجرای رأی است، چراکه نمی توان این واقعیت قانونی را از یاد برد که رأی به صرف صدور، قابل اجرا نیست و مراجع قانونی نمی توانند بلافاصله دستور اجرا دهند، بلکه باید مقدماتی فراهم آید و در صورت تردید در این مقدمات، اصل عدم اجرای آن است (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۶۱).

با شروع اجرای حکم در زمان اجرا دو مرحله قابل شناسایی است؛ اول - اجرای اختیاری رأی دادگاه، دوم - اجرای قهری رأی دادگاه. در صورتی که مرحله اول به پایان برسد، در مرحله دوم آثاری بر محکوم علیه بار می شود که احتیاج است این مراحل بازشناسایی شود.

۲-۲. اجرای ارادی رأی

از جهت اجرای ارادی رأی دادگاه، محکوم علیه پس از ابلاغ اجرائیه مکلف است در مهلت ده روز در جهت اجرای اختیاری حکم اقدام کند؛ بدین ترتیب که یا حکم را اجرا نماید یا با محکوم له سازش کند و یا ترتیب اجرای حکم را بدهد (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۱۶). محکوم علیه از جهت اجرای اختیاری رأی دادگاه محتاج به رضایت محکوم له جهت اجرای حکم نیست و حتی اگر از جهت اجرای حکم بسته به مورد حکم، همکاری محکوم له نیاز باشد و خودداری به عمل آید، قسمت اجرای دادگاه اقدام لازم را به عمل می آورد (همان، ص ۳۱۸). موضوع اجرای اختیاری رأی دادگاه در مواد ۳۴، ۴۱،

^{۱۱} از این به بعد در این مقاله به جای قانون اجرای احکام مدنی، به اختصار ق.ا.م آورده می شود.

۴۹ و ۵۹ ق.ا.م بیان شده است. در این مرحله از اجرای حکم که در معنی اخص از تاریخ ابلاغ اجرائیه آغاز می‌شود و تا ده روز به طول می‌انجامد و در معنی اعم از تاریخ قطعیت رأی آغاز شده و تا ده روز پس از ابلاغ اجرائیه طول می‌کشد، اصل حاکمیت محکوم‌علیه بر شیوه و نوع اجرای حکم، حاکم می‌باشد و هیچ قوای عمومی نمی‌تواند امری را بر محکوم‌علیه بار نماید.^{۱۲} تنها استثنای موجود در این موضوع تأمین اجرائی مذکور در تبصره ۱ ماده ۳۵ ق.ا.م است که به محکوم‌له حق داده بعد از ابلاغ اجرائیه و قبل از انقضای مدت ده روز، برای تأمین محکوم‌به اقدام به توقیف اموال محکوم‌علیه نماید. این استثناء باعث شده برخی از حقوق‌دانان حق اجرای ارادی را نیمه‌قهری بدانند^{۱۳} (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸).

۲-۳. اجرای قهری رأی

اگر اجرای رأی دادگاه با اختیار محکوم‌علیه به اجرا درنیاید، این اختیار برای محکوم‌له وجود دارد که اقدام به درخواست اجرای رأی دادگاه از طریق قوای عمومی و دولتی را از دادگاه درخواست نماید. در این حالت اجرای اجباری حکم با اقدامات قهرآمیز همراه است؛ بدین معنی که اقدامات قانونی لازم علی‌رغم میل محکوم‌علیه و حتی با مخالفت و ممانعت و مقاومت وی، در صورت لزوم، با اعمال قوه قهریه انجام می‌شود (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۲۳).

پس از شروع به اجرای حکم به درخواست محکوم‌له دیگر اصل تداوم عملیات اجرایی جریان پیدا می‌کند. درخصوص این اصل بیان شده است که پس از شروع به اجرای حکم بر مبنای هدف وصول حق در کوتاه‌ترین زمان^{۱۴}، مأمور اجرا پس از شروع به اجرا نباید اجرای حکم را متوقف نماید یا آن را به تأخیر اندازد، مگر به دلایل قانونی و عملیات اجرایی حکم تا زمان اجرای کامل آن و وصول حق به محکوم‌له باید ادامه یابد (امینی و نیکویان، ۱۳۹۶، ص ۲۱). بر همین اساس اساتید حقوق بیان کرده‌اند که یکی از اصول مهم حاکم بر اجرای آرای دادگاه، دوام و استمرار عملیات اجرایی حکم تا زمان اجرای کامل آن است، به نحوی که مفاد حکم به نفع محکوم‌له اجرا شود و تحت اختیار او درآید (نهرینی، ۱۳۹۷، ص ۱۵). مفاد این اصل در ماده ۲۴ ق.ا.م^{۱۵} مورد تأکید قانونگذار قرار گرفته است. از جمله نتایج اصل مذکور اصل فوریت در اجرای

^{۱۲} قابل ذکر است که حسب ماده ۵۸ ق.ا.م این اختیار برای محکوم‌علیه وجود دارد که تا ختم عملیات اجرایی اقدام به پرداخت محکوم‌به کند؛ اما در این حالت باید توجه داشت که به دلیل تأخیر در اجرای حکم باید نیم‌عشر اجرائی را به صورت کامل پرداخت نماید. این مطلب باعث می‌شود امکان اطلاق عنوان اجرای ارادی رأی بر فعل محکوم‌علیه قابل صدق نباشد، چراکه در این حالت فشار به وجود آمده از اجرای حکم شامل توقیف اموال و جریمه نیم‌عشر اجرائی باعث شده است محکوم‌علیه اقدام به اجرای رأی نماید.

^{۱۳} البته بیان شد که اصل حاکمیت محکوم‌علیه بر اجرای حکم در زمان اجرای اختیاری حکم بوده و تنها استثنای موجود تبصره ماده ۳۵ ق.ا.م می‌باشد، اما ممکن است تصور شود که از طریق صدور قرار تأمین خواسته و دستور موقت نیز این حاکمیت محدود شده است، چراکه ممکن است باعث شود که اموالی توقیف گردد. این تصور صحیح نیست، زیرا این توقیف‌ها که در زمان اجرای دادرسی به عمل آمده، پس از صدور حکم و اجرائیه و قبل از اجرا با درخواست محکوم‌له به توقیف‌های اجرای مبدل شده و اگر در این زمان این درخواست به عمل نیاید، پس از شروع به اجرا این درخواست به عمل می‌آید و پرونده اجرایی در راستای قرارهای صادره، لف پرونده اجرایی می‌گردد. لذا باز هم بازگشت این اقدامات یا به تبصره ماده ۳۵ ق.ا.م است یا به اجرای قهری حکم دادگاه.

^{۱۴} هدف وصول حق در کوتاه‌ترین زمان به عنوان اصلی در اجرای احکام مورد شناسایی قرار گرفته و در تعریف آن بیان شده که یکی از عناصر هدف اجرای حکم مدنی، دسترسی محکوم‌له به حق شناخته شده در کوتاه‌ترین زمان است. بر مبنای همین عنصر، اجرای حکم باید فوری و بلافاصله پس از تقاضای اجرای آن از سوی محکوم‌له آغاز شود و از سوی دیگر، دلیلی بر تأخیر وصول حق و اجرای حکم حاکم وجود ندارد (امینی، نیکویان، ۱۳۹۶، ص ۲۰). بازتاب اصل مذکور در ماده ۵۰ ق.ا.م قابل مشاهده است.

^{۱۵} ماده ۲۴- دادرز (مأمور اجراء) بعد از شروع به اجراء نمی‌تواند اجراء حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تأخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجراء حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجراء حکم را دارد یا با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجراء.

حکم، اصل تداوم عملیات اجرای حکم، عدم تأخیر اجرای حکم و اصل ممنوعیت دخالت اشخاص و مقامات دولتی و عمومی در جلوگیری از اجرای حکم است (رنجبر، عسکری، ۱۳۹۹، ص ۱۶۸).

پس از آنکه اجرای اختیاری رأی دادگاه توسط محکوم علیه ظرف مهلت مقرر انجام نشد، اصل حاکمیت محکوم له بر اجرای رأی دادگاه است. در این زمان محکوم له با استفاده از شیوه‌هایی که تنها نباید مخالف قانون باشد، می‌تواند به حق خود برسد؛ اما این راه وصول به حق نباید خلاف قانونی باشد؛ یعنی از طریق غیرقانونی امکان وصول به حق فراهم نیست. در این مسیر قوای دولتی به کمک او خواهند آمد. لذا قانونگذار در ماده ۳۷ ق.ا.م. بیان کرده که «محکوم له می‌تواند طریق اجراء حکم را به دادورز (مأمور اجراء) ارائه دهد و در حین عملیات اجرائی حاضر باشد ولی نمی‌تواند در اموری که از وظایف دادورز (مأمور اجراء) است دخالت نماید». مسلم است در این حالت اگر شیوه اجرای حکم مخالف قانون نباشد، دادورز اجرای احکام مکلف است شیوه‌ها ارائه شده از سوی محکوم له را بپذیرد و اقدامات اجرائی را برای اجرای حکم عملی کند. درخصوص محدودیت‌هایی که در طرق ارائه شده از سوی محکوم له وجود دارد، بیان شده است که اولاً این طرق نباید باعث تضییع حقوق محکوم علیه گردد؛ ثانیاً محکوم له در هیچ موردی نباید مباشر اجرای حکم باشد (حیاتی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹)؛ ثالثاً روش‌ها ارائه شده نباید باعث دخالت در وظایف خاص دادورز باشد، بلکه تنها راهنمایی‌های محکوم له برای اجرای حکم است (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۰۱).

با توجه به ماده ۳۷ ق.ا.م. می‌توان بیان کرد که شیوه‌های اجرای حکم تنها نباید مخالف قانون باشد و نباید فرض کرد که این شیوه‌ها منحصر به اموری است که قانونگذار بیان نموده است. این رویکرد قانونگذار صحیح است، چراکه با توجه به پیچیدگی امور حقوقی و تغییراتی که هر روز در برخی از مفاهیم - همچون مال - رخ می‌دهد، اگر محدودیتی ایجاد شود، باعث می‌شود در گذر زمان امکان اجرای حکم فراهم نشود. به‌طور مثال، درخصوص امور مالکیت فکری یا حق سرقفلی، ماهیت این امور از پیچیدگی‌هایی برخوردار است که شاید در موادی که درخصوص توقیف‌های ذکر شده از جهت اموال منقول و غیرمنقول در قانون اجرای احکام بیان شده، نتوان رأی دادگاه را اجرا کرد؛ لذا باید سعی شود از طرقی که مخالف قانون نباشد، سعی حداکثری به عمل آید تا رأی قطعیت یافته به اجرا درآید و اگر دست آخر رأیی باشد که از هیچ طریقی امکان اجرای آن فراهم نباشد، آن را باید غیرقابل اجرا اعلام کرد. این مطلب را نیز باید مورد توجه قرارداد که این درخواست محکوم له ممکن است با مخالفت‌های دادورز مواجه شود و دادورز روش‌های ارائه شده از سوی محکوم له را مخالف قانون بداند و آنها را عملی نکند؛ اما در این حالت - همان‌گونه که برخی از اساتید گفته‌اند - باید برای محکوم له این حق را قائل شد که از تصمیمات دادورز در عدم پذیرش، به دادگاهی که اجرای حکم زیر نظر آن به عمل می‌آید، شکایت کند (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸). البته در حال حاضر نخست این اعتراض نزد قاضی اجرای احکام قابل رسیدگی است و دست آخر این حق وجود دارد که این اعتراض نزد قاضی صادرکننده دادنامه که اجرائیه را صادر کرده، طرح شود. در این صورت دادگاه مکلف است اعتراض را بررسی کند و اگر شیوه‌های محکوم له را مخالف قانون ندانست، بر اجرای احکام تکلیف کند که این شیوه‌ها را به کار ببرد و استفاده کند.

اما درخصوص این مطلب که آیا درخواست ممنوع‌الخدمات کردن شیوه‌ای مخالف قوانین می‌باشد یا آنکه این شیوه‌ایقانونی است، باید گفت که برخلاف مطلب مذکور درخصوص ماده ۳۷ ق.ا.م.، با توجه به ماهیت تعزیری مذکور در سابق، باید عنوان شود در این موارد حتماً باید قانونی وجود داشته باشد تا امکان پذیرش آن از سوی قاضی اجرای احکام فراهم باشد.

اما اصل حاکمیت محکوم‌له بر اجرای حکم تنها به شروع و اجرای حکم محدود نمی‌شود، بلکه بر خاتمه آن نیز حاکم می‌شود. در این صورت همان‌گونه که در قسمت آخر ماده ۲۴ ق.ا.ا.م اعلام شده، با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرای حکم، امکان متوقف نمودن اجرای حکم متصور می‌باشد. درخصوص این موضوع اساتید حقوق بیان نموده‌اند که تعطیل اجرای حکم به مفهوم خروج دائمی پرونده اجرایی است و این امر منحصراً حقی است که در اختیار محکوم‌له قرار دارد تا با رضایت کتبی خویش، اجرای حکم را پس از شروع به اجرا تعطیل کند. نکته قابل توجه آن است که تعطیل اجرای حکم همواره در این مورد در وضعیتی رخ می‌دهد که عملیات اجرایی به‌واقع پایان‌پذیرفته و خاتمه نیافته است (نهرینی، ۱۳۹۷، ص ۲۲۴). همچنین در ماده ۴۰ قانون مذکور بیان شده است که «محکوم‌له و محکوم‌علیه می‌توانند برای اجراء حکم قراردادی گذارده و مراتب را به قسمت اجراء اعلام دارند».

۲-۴. تراضی طرفین در طی مراحل اجرائی

همان‌گونه که در بالا بیان شد، اجرای حکم به دو شیوه اجرای اختیاری از سوی محکوم‌علیه و اجرای قهری از سوی محکوم‌له قابل تقسیم‌بندی است. در زمان اجرای حکم، دادرسی در معنی اخص کلمه دیگر وجود ندارد. از سویی، عملیات اجرای حکم باید به‌صورت مداوم پیگیری شود و سعی در اجرای حکم به عمل آید؛ اما تصور این مطلب که در زمان اجرای حکم، طرفین اجرائیه دیگر هیچ رابطه‌ای با یکدیگر ندارند، قابل پذیرش نیست، چراکه در مرحله اجرای حکم نیز همان‌گونه که حقوقدانان بیان کرده‌اند، اصل حاکمیت طرفین بر اجرای حکم قابل شناسایی است (پوراستاد، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱؛ خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۱). از این جهت تقسیمات فوق نیز بر مبنای همین اصل قابل شناسایی است. در این زمان نیز ممکن است دادرسی از جهت اجرای حکم مطرح شود؛ لذا این موضوع در ماده ۲۹ ق.ا.ا.م مورد تأکید قانونگذار قرار گرفته است. در این ماده قانونگذار بیان می‌کند که «در مورد حدوث اختلاف در مفاد حکم، هریک از طرفین می‌تواند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق‌العاده رسیدگی و رفع اختلاف می‌کند و در صورتی که محتاج رسیدگی بیشتری باشد رونوشت درخواست را به طرف مقابل ابلاغ نموده طرفین را در جلسه خارج از نوبت برای رسیدگی دعوت می‌کند ولی عدم حضور آنها باعث تأخیر رسیدگی نخواهد شد».

صرف‌نظر از ماده مذکور، در زمان اجرای حکم در معنی اخص نیز به منظور جلوگیری از تضییع حقوق محکوم‌له و محکوم‌علیه، اصل تناظری بودن مراحل اجرای رأی مورد قبول قرار گرفته است. به‌طور مثال، در مورد تعیین قیمت بدل محکوم‌به در ماده ۴۶ ق.ا.ا.م، در اختلاف در تعویض و تبدیل مال توقیف شده در ماده ۵۳ ق.ا.ا.م، انعقاد قرارداد یا تعهدی نسبت به مال توقیف شده مذکور در ماده ۵۷ ق.ا.ا.م، در ارزیابی اموال توقیف شده در ماده ۷۴ ق.ا.ا.م و در تعیین حافظ نسبت به مال توقیف شده مذکور در ماده ۷۸ و ۷۹ ق.ا.ا.م رد پای این اصل دیده می‌شود. اما اگر بخواهیم دقیق موضوع را تحلیل کنیم، باید بگوییم که در زمان اجرای حکم نیز می‌توان اصل تعاون طرفین^{۱۶} اجرای حکم را در جهت پیشبرد عملیات اجرائی حکم مورد شناسایی قرارداد. این تعاون بین قاضی اجراکننده حکم، دادورز، محکوم‌له و محکوم‌علیه حادث می‌گردد. به‌طور

^{۱۶} اصل تعاون از سوی برخی از حقوقدانان به‌عنوان الگوی حاکم در نظام دادرسی ایران با توجه به تغییرات انجام گرفته در قانون آیین دادرسی مدنی ایران و با تصویب ماده ۱۹۹ قانون مذکور مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته شده است (پوراستاد، ۱۳۸۵، ص ۱۰۲؛ همد، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳) که از نظر ما، می‌شود این تئوری را در اجرای حکم نیز مورد شناسایی قرارداد.

مثال، این اصل را می‌توان در مواد ۴۰، ۷۵۹، ۱۱۱۳^{۱۷} و ۱۳۰^{۱۸} ق.ا.م. شناسایی کرد. در هر زمانی که محکوم‌علیه از این تعاون قضایی با محکوم‌له و دادورز خارج شود، دادورز اجرای احکام اقدامات اجرائی را به صورت قهری پیش خواهد برد. البته در صورتی که محکوم‌له از حالت تعاون خارج شود، به دلیل اینکه اجرای حکم به عنوان یک خدمت عمومی به محکوم‌له ارائه می‌شود، اقدامات اجرائی تا تعقیب مجدد محکوم‌له متوقف خواهد شد.^{۲۰} در حالت تعاون مذکور، زمام امور پس از مرحله اجرای اختیاری رأی، در دست محکوم‌له است و دادورز از باب ارائه خدمات دولتی (در معنی اعم خدمات دولتی که از سوی قوه قضاییه ارائه می‌شود) اقدام به پیگیری امور محکوم‌له می‌کند و محکوم‌علیه در این تعاون از جهت حل مشکل خود و ایفای حق محکوم‌له وارد این رابطه می‌شود.

با لحاظ برخی از مواد پیش گفته، این مطلب که در مقطع اجرای حکم امکان تراضی و صلح یا ارائه یک ترتیبات قانونی در مراحل مختلف از سوی محکوم‌علیه و محکوم‌له متصور است، به خوبی قابل برداشت می‌باشد. اما با این حال گفته شده است که نمی‌توان ادعا کرد که بر اجرای احکام مدنی «اصل بر تری تراضی طرفین» حاکم است، زیرا همان گونه که از مواد یاد شده برداشت می‌شود، تراضی طرفین تنها در مواردی معتبر است که مأمور اجرا را وادار به عدم رعایت ترتیبات که از وظایف اوست ننموده و در جهت اجرا بیش از آنچه و یا غیر از آنچه در حکم تصریح شده، ولو با تراضی طرفین، اقدامی ننماید (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۲۲). اما این امر مسلم است که طرفین درخصوص اجرای حکم حق دارند اقدام به سازش نمایند، محکوم‌به را تغییر دهند یا به دیگری منتقل نمایند یا هر اقدام دیگری که معمول دارند. این اختیار هم به شروع اجرا مربوط می‌شود و هم می‌تواند به اجرا خاتمه دهد (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۲). اما منظور از توافق - که باید به صورت اخص بحث شود - توافق در شیوه‌های اجرای حکم از سوی طرفین در زمان اجرای حکم در نزد دادورز اجرای احکام است. در قانون اجرای احکام این مطلب که توافق‌هایی بین طرفین ممکن است واقع گردد و بر اجرای حکم تأثیر گذارد، در مواد ۳۴ و ۱۶۰ ق.ا.م. مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است.

در ماده ۱۶۰ ق.ا.م. قانونگذار بیان می‌نماید که «پرداخت حق اجراء پس از انقضاء ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه بر عهده محکوم‌علیه است ولی در صورتی که طرفین سازش کنند یا بین خود ترتیبی برای اجراء حکم بدهند نصف حق اجراء دریافت خواهد شد و در صورتی که محکوم‌به بیست هزار ریال یا کمتر باشد حق اجراء تعلق نخواهد گرفت». از این ماده برداشت می‌گردد که اگر طرفین با یکدیگر به سازش رسیده و درخصوص نحوه پرداخت محکوم‌به توافق داشته باشند، در این صورت چه این سازش بیرون از دادگاه واقع گردد و طرفین سازش نامه رسمی به دادورز ارائه کنند و چه آنکه طرفین در نزد دادورز اجرای احکام به سازش برسند و سازش توسط دادورز اجرای احکام به امضا برسد، در هر حال باعث می‌شود که حکم اجرا شده تلقی شود و پرونده اجرائی با اخذ مبلغ نصف حق اجرائی (نصف نیم‌عشر) مختومه گردد. در این حالت دادورز اجرای

^{۱۷} ماده ۵۹- محکوم‌علیه می‌تواند با نظارت دادورز (مأمور اجراء) مال توقیف‌شده را بفروشد مشروط بر اینکه حاصل فروش به تنهایی برای پرداخت محکوم‌به و هزینه‌های اجرائی کافی باشد و اگر مال در مقابل قسمتی از محکوم‌به توقیف شده حاصل فروش نباید از مبلغی که در قبال آن توقیف به عمل آمده کمتر باشد.

^{۱۸} ماده ۱۱۳- بعد از تنظیم صورت مال منقول و ارزیابی آن در صورتی که نسبت به محل و موعد فروش بین محکوم‌له و محکوم‌علیه تراضی شده باشد به همان ترتیب رفتار می‌شود و هرگاه بین طرفین تراضی نشده باشد دادورز (مأمور اجراء) مطابق مواد بعد اقدام می‌کند.

^{۱۹} ماده ۱۳۰- صاحب مال می‌تواند تقاضا کند که بعضی از اموال او را مقدم یا مؤخر بفروشند و یا اینکه خود او بالاترین قیمت پیشنهادی را نقداً پرداخت و از فروش آن جلوگیری نماید.

^{۲۰} ماده ۱۶۸ ق.ا.م. - هرگاه از تاریخ صدور اجرائیه بیش از پنج سال گذشته و محکوم‌له عملیات اجرائی را تعقیب نکرده باشد اجرائیه بلااثر تلقی می‌شود و در این مورد اگر حق اجراء وصول نشده باشد دیگر قابل وصول نخواهد بود. محکوم‌له می‌تواند مجدداً از دادگاه تقاضای صدور اجرائیه نماید ولی در مورد اجراء هر حکم فقط یک بار حق اجراء دریافت می‌شود.

احکام با تنظیم صورت مجلس اجرای حکم، ختم عملیات اجرائی را اعلام می‌نماید. در این حالت اگر طرفین به سازش خود پایبند نباشند، همان‌گونه که گفته شده، اگر سازش رسمی باشد، مشمول آیین‌نامه مفاد اسناد لازم‌الاجراست و توسط متعهدله به اجرا گذارده می‌شود و در صورتی که در نزد دادورز این سازش تنظیم شده باشد، چون این سازش لازم‌الاجرا نیست، دیگر اقدامی برای دادورز اجرای احکام متصور نمی‌باشد (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۲۰؛ خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۳). در این صورت اگر هرفردی ادعایی داشته باشد، باید اقدام به طرح دعوی حقوقی متناسب نماید. اگر طرفین در این سازش توافقی از جهت ممنوع شدن برخی از خدمات عمومی را برای مدتی محدود کرده باشند نیز باید موضوع با ترازوی ماده ۱۹۰ و ۹۵۹ قانون مدنی سنجید شود.

قانونگذار در ماده ۳۴ ق.ا.م بیان می‌نماید که «همین که اجرائیه به محکوم‌علیه ابلاغ شد محکوم‌علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به موقع اجراء بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفاء محکوم‌به از آن میسر باشد...». همان‌گونه که در این ماده بیان شده، طرفین ممکن است با یکدیگر ترتیب خاصی را مقرر نمایند که رأی دادگاه چگونه به اجرا گذاشته شود. عبارت «ترتیبی برای اجرای حکم» در ماده ۱۶۰ ق.ا.م که پیشتر بیان شده، این ابهام را پیش می‌آورد که آیا این ترتیبات نوعی از سازش است و باعث مختومه شدن پرونده اجرائی می‌گردد یا خیر؟ استاد شمس در این خصوص بیان می‌کند: این عبارت با تفاوت اندکی در ماده ۱۶۰ ق.ا.م و در ماده ۳۴ همین قانون تصریح شده است؛ اما در مواد ۴۰ و ۴۹ ق.ا.م «گذاشتن قرار برای اجرای حکم» آورده شده است. به نظر می‌رسد در هر چهار ماده یاد شده منظور این است که محکوم‌علیه با محکوم‌له توافق نماید که حکم را چگونه و حتی در چه زمانی اجرا نمایند که البته در این صورت نیز باید این توافق را به قسمت اجرا اعلام کنند. با توجه به اینکه «ترتیب دادن اجرای حکم» میان طرفین، در ماده ۱۶۰ ق.ا.م در کنار سازش آمده است، گزینه یاد شده و البته «گذارن قرار برای اجرای حکم»، هیچ‌یک نمی‌تواند همان «سازش» به مفهوم دقیق واژه باشد (شمس، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۲۱). در پایان استاد نتیجه می‌گیرند که چنانچه طرفین میان خود ترتیبی برای اجرای حکم دهند یا قراری برای اجرای حکم بگذارند و بر شیوه و ترتیب اجرای حکم به‌گونه‌ای توافق نمایند که اقدامات اجرائی از سوی قسمت اجرای دادگاه در رابطه میان طرفین سالبه به انتفای موضوع شود و پرونده اجرائی از این حیث مختومه تلقی شود، این توافق نیز چنانچه صریح و محرز باشد، مانند سازش، پرونده اجرائی را در رابطه میان طرفین مختومه می‌کند. اما چنانچه توافق به‌گونه‌ای باشد که اقدامات اجرائی را منتفی ننماید و آن را به قسمت اجرا ارائه کند، این اندازه از «توافق» را نمی‌توان «دادن ترتیب اجرای حکم» دانست و از این رو، چنانچه محکوم‌علیه به قرار خود عمل نکند، محکوم‌له می‌تواند ادامه اقدامات اجرائی را در همان پرونده اجرائی، علیه محکوم‌علیه از دادورز درخواست کند و دادورز مکلف به پذیرش آن است (همان).

اگر بخواهیم نظریه بالا را تحلیل کنیم، باید بگوییم که در حالت دوم طرفین وارد هیچ رابطه عقدی نشده‌اند، اما با لحاظ حالت تعاون افراد دخیل در اجرای حکم، بر مبنای مواد ۳۷ و ۴۰ ق.ا.م طریق اجرای حکم را که دو طرف پذیرفته‌اند به دادورز اجرای احکام اعلام می‌کنند و همان‌گونه که پیشتر در خصوص ماده ۳۷ ق.ا.م بیان شد، دادورز باید بررسی کند که این شیوه تنها مخالف قانون نباشد. در ماده ۳۷ روش اجرائی تنها از سوی محکوم‌له اعلام می‌شود، اما در مواد ۳۷، ۴۰ و ۱۶۰ ق.ا.م این روش با رضایت دو طرف به دادورز اجرای احکام عرضه می‌شود. با توجه به مطلب مذکور، ممکن است یکی از

روش‌هایی که طرفین از جهت اجرای حکم بر آن توافق کنند، پذیرش ممنوع‌الخدمات شدن محکوم‌علیه باشد. در این حالت باید دید که آیا این روش مخالف قانون است یا خیر که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۲-۴-۱. تراضی در ممنوع‌الخدمات کردن در اجرای احکام

درخصوص شیوه ممنوع‌الخدمات کردن همان‌گونه که در قبل بیان شد، این شیوه از نوع تعزیرات است و مسلماً در تعزیرات امکان توافق طرفین وجود ندارد، چراکه مجازات نتیجه عمل مخالف قانون یک فرد است. اما اگر در موارد ماده ۱۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی دقت شود، به دلیل آنکه این موارد از درجه خفیف است و از نوع بدنی یا سالبه آزادی نیست، در نتیجه برخی از آنها حقوقی است که افراد دارا بوده‌اند و به دلیل تخلفی که در راستای عدم اجرای رأی دادگاه انجام شده و به جهت حمایت از حقوق محکوم‌له، قانونگذار اقدام به محدود کردن افراد در اجرای این حقوق نموده است؛ همچون ممنوعیت اخذ دسته چک یا ممنوعیت عضویت در هیئت‌مدیره شرکت تجاری. با توجه به اینکه این موارد در وهله اول حق محکوم‌علیه است، به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ماده ۹۵۹ قانون مدنی بیان می‌کند که «هیچ کس نمی‌تواند به‌طور کلی حق تمتع و یا حق اجراء تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند»، باید بررسی شود که این اسقاط حق به‌صورت جزئی است یا کلی، چراکه اگر این توافق اسقاط حق به‌صورت کلی باشد، حسب ماده ۹۵۹ ق. م باطل است (صفایی، قاسم‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۳۴).

باید گفت که آنچه در ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م آمده، سلب حقوق اجتماعی به‌صورت کلی نیست. به نظر می‌رسد که اگر محکوم‌له و محکوم‌علیه با یکدیگر توافق کنند که در راستای اجرای کامل حکم در مدتی مشخص محکوم‌علیه عضو هیئت‌مدیره شرکتی نشود یا در مدت معلومی اقدام به تأسیس شرکت نکند و یا آنکه در زمانی خاص اقدام به اخذ دسته چک تا اجرای کامل حکم ننماید، این شیوه اجرای حکم حداقل از لحاظ قانون مدنی امری مشروع است و می‌توان به‌عنوان راهکاری اجرائی به آن نگریست؛ لذا باید گفت این اقدام راهکاری در جهت اجرای مؤثر رأی دادگاه است. از سویی، همان‌گونه که بیان شد، دادورز اجرای احکام در راستای اجرای حکم باید شیوه‌های ارائه شده از سوی محکوم‌له را که مخالف با قانون نباشد به کار گیرد. حال مسلم است که توافق طرفین در راستای اجرای حکم با کیفیت بیان شده قابل پذیرش است. از طرفی، توافق بر اموری از جهت اجرای حکمی و اعمال راهکارهایی که دارای ماهیت تعزیری کامل باشد و جنبه حقیقت از نوع حقوق مدنی را نداشته باشد و یا اسقاط یک حق مدنی به‌صورت کلی باشد، قابل پذیرش نیست.

۲-۵. ممنوع‌الخروجی از کشور

درخصوص این شیوه راهکار اجرای حکم، مسلماً با وضع ماده ۲۳ ق.ن.ا.م.م^{۱۱} اگر محکوم‌له اقدام به درخواست از اجرای احکام ننماید، باید از سوی مرجع اجرای حکم پذیرفته شود، اما باید این مطلب را مورد لحاظ قرارداد که در ماده ۲۳ ق.ن.ا.م.م این شیوه به درخواست محکوم‌له مورد پذیرش قرار گرفته و قرار به نظر می‌رسد باید از سوی قاضی اجرای احکام صادر شود نه دادورز اجرای احکام؛ اما در ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م ممنوع‌الخروجی باید در رأی رد اعسار به‌عنوان مجازات از سوی دادگاه

^{۱۱} ماده ۲۳- مرجع اجراکننده رأی باید به تقاضای محکوم‌له قرار ممنوع‌الخروج بودن محکوم‌علیه را صادر کند. این قرار تا زمان اجرای رأی یا ثبوت اعسار محکوم‌علیه یا جلب رضایت محکوم‌له یا سپردن تأمین مناسب یا تحقق کفالت مطابق قانون مدنی به قوت خود باقی است. تبصره - درخصوص سفر واجب که وجوب آن از قبل ثابت شده باشد و سفرهای درمانی ضروری، دادگاه موقتاً به محکوم‌علیه اجازه خروج از کشور را می‌دهد.

رسیدگی کننده به اعسار - که می تواند دادگاه حقوقی باشد یا کیفری - مورد حکم قرار گیرد. از دیگر مواردی که می شود به آن پرداخت، ممنوع الخروجی در رأی هایی است که موضوع آن مالی نیست و به اصطلاح، موضوع آن انجام یک فعل است یا قائم به شخص می باشد.

اگرچه ماده ۲۳ یکی از مواد قانون محکومیت های مالی است و در نگاه اول به نظر می رسد که باید موضوع اجرای رأی دادگاه مال باشد، اما همان گونه که در قبل گفته شده، در ماده ۳۷ ق.ا.ا.م بیان شده که قاضی و دادورز اجرای احکام باید دقت کنند که شیوه اجرای حکم مخالف قانون نباشد و نه آنکه حتماً در قضیه قانونی وجود داشته باشد که این شیوه را تجویز کرده باشد. به نظر می رسد که اگر موضوع اجرائیه فعل باشد، چه به درخواست تنهای محکوم له و چه با توافق طرفین، می شود محکوم علیه را ممنوع الخروج کرد، چراکه اگر محکوم علیه از کشور خارج شود، دیگر امکان اجرای رأی به طور کلی از بین خواهد رفت؛ لذا به عنوان مقدمه واجب می شود جلوی صدور گذرنامه فردی را که محکوم علیه است، گرفت.

۳. اجرای مؤثر رأی دادگاه

هدف از دادرسی اجرای حکم است. همان گونه که برخی از اساتید دادرسی بیان کرده اند، در هیچ یک از اسناد و قوانین به اجرای مؤثر رأی به عنوان یکی از شاخص های دادرسی عادلانه و منصفانه به صراحت اشاره نشده (محسنی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۹)، اما با این حال نمی توان این مطلب را انکار کرد که در صورتی که اجرای رأی نادیده گرفته شود، دادرسی هر قدر هم که عادلانه باشد، مفید فایده نبوده است. حتی می شود گفت که اگر اجرای رأی در زمان معقول و مناسب انجام نگیرد، نوسداداری بعد از مرگ سهراب است. بر این اساس به نظر می رسد برای اینکه عقلاً و منطقاً بتوان در یک نظام قضایی بار دادخواهی، رسیدگی و دادرسی فایده ای را در نظر گرفت، لازم است حق «اجرای مؤثر آراء» را شناسایی کرد. بدین لحاظ مفهوم دادرسی منصفانه این امکان را ایجاد کرده است که این حق در کنار سایر حقوق دادخواهی و رعایت حقوق دفاعی و وجوب استقلال و بی طرفی دادگاه مورد توجه قرار گیرد (همان، ص ۲۰۱). از همین رو بوده است که در اصول آیین دادرسی فراملی، در اصل ۱۲۹ بیان شده است که «طرفین باید بتوانند از آیینی استفاده کنند که اجرای سریع و مؤثر آرا از جمله آرای مربوط به محکومیت های مالی، محکومیت به پرداخت خسارت و هزینه، قرارها و اقدامات موقتی را تضمین می کنند» (غمامی، محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱). اما اینکه این شیوه های اجرای حکم باید به چه شکل باشد، مسلماً امری است که اولاً در اثر گذر زمان در حال تغییر و تحول است و ثانیاً در نظام های حقوقی مختلف بر اثر اعمال تعداد کثیری از قواعد فنی که هم خیلی خاص هستند و هم مورد اصلاحات پی در پی قانونگذاران داخلی قرار می گیرند (کرامیوس، ۱۳۹۸، ص ۱۶۷) و علت این تغییر و تحول نیز به دلیل تحولات عرصه های زندگی بشری و پیشرفت علم و تکنولوژی و رشد و گسترش اموال غیرمادی بوده است - نظام های حقوقی مجبور می شوند که هر روزه خود را با این تحولات به روز کنند و قواعد خود را تغییر دهند. به طور مثال، در ایران تا چند وقت پیش این پرسش بود که نحوه اجرای حکم در خصوص حق کسب و پیشه و سرقفلی به چه شکل است، اما در حال حاضر صحبت از ارزش دیجیتال و چگونگی شناسایی و توقیف و مزایده این نوع اموال است.

با تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی در تاریخ ۱۳۹۴/۳/۲۳ سعی شد که گام هایی در جهت اجرای مؤثر رأی دادگاه برداشته شود. به تازگی نیز از جهت اجرای سریع رأی، سامانه قوه قضاییه به بانک ها و سازمان املاک و بورس متصل شده است. این تغییرات این امکان را فراهم می آورد که اموال محکوم علیه راحت تر شناسایی شود. اما این سامانه ها نیز ایراداتی دارند؛ به طور مثال، امکان برخط توقیف حساب ها وجود ندارد و در برخی موارد این موضوع باعث شده تا بانک ها

از جهت جلب نظر مشتری خود تلاش کنند تا در فاصله دستور اجرای احکام تا توقیف حساب، اقدام به اطلاع دادن به محکوم علیه و خارج کردن اموال نمایند. از سویی، به دلیل اینکه لزومی در انجام معاملات غیرمنقول در کشور ما از طریق رسمی نیست و انجام معاملات به صورت غیررسمی نیز معتبر است، با انجام معاملات عادی صوری، محکوم علیه سعی در خارج کردن مال از دست اجرای احکام می‌کند. در این حالت قانونگذار قسمتی از خدمات عمومی را مجازات محکوم-علیهی دانسته که با تقصر سعی در معسر قلمداد کردن خود داشته و این مطلب را در ماده ۱۷ ق.ا.م. تصویب کرده است (اگرچه این ماده نیز دقیق به نگارش درنیامده و معلوم نیست که مثلاً در بندهای ۳ و ۴ فردی که در هیئت‌مدیره عضو است، سمت خود را از دست می‌دهد یا تنها برای دوره بعد حق انتخاب خود را از دست می‌دهد و سرنوشت شرکتی را که با این حکم ممکن است رو به ورشکستگی نهد، چه باید کرد). رویکرد قانونگذار - همان‌گونه که پیشتر بیان شد - رویکردی کیفری بوده که سعی کرده خدمات عمومی ارائه شده به محکوم علیه را محدود کند. با تصویب بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی گویا تلاش شده تا این راهکار توسعه پیدا کند که اشکال آن از لحاظ ماهیتی بیان شد.

اما اینکه استفاده از چنین راهکاری مناسب است و ایجاد مرگ مدنی در نوع شدید یا خفیف آن در سایر نظام‌های حقوقی سابقه داشته است، به گزارش کرامیوس در جلد شانزدهم کتاب «دایره‌المعارف بین‌المللی حقوق تطبیقی»، تنها در کشور سوئیس مورد پیش‌بینی قرار گرفته بود و دلیل آن هم از جهت آن بوده است که موضوع اجرای احکام فردی و ورشکستگی، به‌طور مشترک در درون یک قانون، یعنی قانون وصول بدهی و ورشکستگی آمده است. ماده ۲۶ قانون مذکور به کانتون‌ها اجازه می‌داد که در مواردی که توقیف بی‌نتیجه باشد، محکوم علیه را از حق رأی دادن و نماینده شدن در انتخابات محروم کنند. این قانون بعداً در خلال بازنگری سال ۱۹۷۱ قانون جزای سوئیس که ایجاد محدودیت برای شأن و منزلت مدنی را از میان برداشت، نسخ شده، اما با این حال ماده ۲۶ از قانون فوق به کانتون‌ها اجازه می‌دهد که تا حدی که قانون فدرال قابل اجرا نباشد، مجازات‌های مطرح در حقوق عمومی را اعمال کنند (کرامیوس، ۱۳۹۸، ص ۱۹۴).

با توجه به مطلب مذکور به نظر می‌رسد که راهکار استفاده از ممنوع‌الخدمات کردن چندان هم امر غیرطبیعی نیست، اما استفاده از این راهکار باید مقید به شروطی باشد. مهم‌ترین شرط این است که نخست باید سعی شود از مجاری قانونی تصویب شود؛ دوم باید ممنوعیت از خدماتی استفاده شود که با موضوع رأی در تناسب باشد. مثلاً در محکومیت مالی باید از رهکار منع معامله استفاده شود و آن هم عدم انتقال، نه اینکه اقداماتی انجام شود که محکوم علیه نتواند اقدام به قبول صلح بلاعوض یا هبه مهاباتی نماید. یا در آرای صادره که انجام تعهد قائم به شخص باشد، ممنوعیت خروج از کشور ممکن است متناسب باشد، چراکه با خروج محکوم علیه، رأی به صورت کلی غیرقابل اجرا می‌شود.

در حال حاضر در خصوص ممنوع‌الخدمات کردن مناسب با سیستم حقوقی ایران، ماده ۲۳ قانون اصلاح چک است که احتیاج به حکم دادگاه ندارد، اما با صدور گواهی عدم پرداخت، دارنده حساب جاری با محرومیت‌هایی از جهت دسترسی به حساب‌های بانکی خود و خدمات بانکی مواجه می‌شود.

۳-۱. موانع اجرای بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل ساماندهی اجرای احکام مدنی

این ماده از دستورالعمل - همان گونه از متن ماده برمی آید - صرفاً در مقام بیان وظایف مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه در ارتباط با دستورالعمل یادشده است؛ لذا آن گونه که برمی آید، حکم و الزامی را برای هیچ کس جز مرکز فناوری قوه قضاییه ندارد. این مطلب در نظریه اداره حقوقی به شماره ۷/۱۴۰۰/۴۵۹ به تاریخ ۱۴۰۰/۵/۲۰ آمده است. از سویی، معلوم نیست که اگر درصدد تسهیل مواد ۱۷ و ۱۹ ق.ن.ا.م.م است، چرا از عبارت کلی ممنوع‌الخدمات کردن استفاده کرده و دقیق بندهای ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م را ذکر نکرده تا این ابهام را ایجاد نکند که آیا هر خدماتی را شامل می‌شود یا تنها خدمات مذکور در ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م منظور می‌باشد. از سوی دیگر، از ایراداتی که وجود دارد این مطلب است اگرچه سامانه‌ها برای استعمال اموال محکوم‌علیه راه‌اندازی شده، چرا تاکنون سامانه‌ای جامع از جهت اجرای ماده ۱۸ دستورالعمل راه‌اندازی نشده است؟ از دیگر اشکالات اجرایی نبود تفاوت بین مواد ۱۷ و ۱۹ ق.ن.ا.م.م است که مشخص است در این دو ماده، دو حکم مختلف منظور نظر قانونگذار بوده، اما لحن بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل نسبت به هر دو یکسان است. با توجه به این ایرادات، رویه موجود در انسداد شماره ملی افراد برخلاف قانون است و به این موضوع در نظریه اداره حقوقی به شماره ۷/۱۴۰۰/۶۹۳ به تاریخ ۱۴۰۰/۶/۳۱ نیز تأکید شده است.

نتیجه

جهت اجرای ماده ۱۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ماده ۳۴ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تبصره آن اصلاح شد و دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی نیز به تصویب رسید. در بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل، شیوه ممنوع‌الخدمات از جهت اجرای حکم پیش‌بینی شده است. از بررسی‌های انجام گرفته از جهت ماهیت فقهی، ممنوع‌الخدمات کردن در ماده ۱۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مشخص شده که این ممنوعیت‌ها ماهیتی تعزیری دارند.

قانونگذار در ماده ۳۷ ق.ا.ا.م.م بیان نموده است که شیوه اجرای حکم را محکوم‌له به دادورز اجرای احکام اعلام می‌کند و در این مسیر دادورز تنها باید توجه کند که شیوه‌های معرفی شده مخالف قانون نباشد، اما در ممنوع‌الخدمات کردن با توجه به ماهیت تعزیری مذکور، باید عنوان شود که این موارد حتماً باید منطبق بر قانون باشد تا امکان پذیرش آن از سوی قاضی اجرای احکام فراهم باشد. از ایرادات ماهیتی که بر بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل وارد است مرجع صادرکننده است که این اختیار را نداشته تا دامنه مجازات مذکور در نص ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م را گسترش دهد.

از سوی دیگر، مجازات باید شفاف و صریح باشد، در صورتی که معلوم نیست که ممنوع‌الخدمات کردن در بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل منحصر در موارد مذکور در بندهای ماده ۱۷ ق.ن.ا.م.م است یا شامل موارد دیگری نیز می‌شود. از دیگر سوی، چرا به ماده ۱۹ ق.ن.ا.م.م نیز که حکمی متفاوت از ماده ۱۷ دارد، تسری پیدا کرده است. از جمله ابهاماتی که بند «ح» ماده ۱۸ دستورالعمل دارد این است که آیا حکم خاصی را برای دادورز یا قاضی اجرای احکام مقرر کرده؟ در پاسخ با توجه به متن ماده مذکور مشخص می‌شود که این ماده تنها درصدد بیان تکلیف مرکز آمار و فناوری اطلاعات قوه قضاییه در ایجاد سامانه‌ای است و این سامانه نیز تاکنون ایجاد نشده است. با توجه به موارد مذکور، انسداد شماره ملی افراد در اجرای احکام مدنی محمل قانونی ندارد و قابل پذیرش نیست.

منابع

الف) منابع فارسی

۱. اصفهانی کمپانی، محمدحسین، (۱۴۲۷). حاشیه المکاسب (اصفهانی)، انتشارات ذوی القربی.
۲. امینی، منصور؛ نیکویان، امیر، (۱۳۹۶). «شناسایی اصول اجرای احکام مدنی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۷.
۳. پور استاد، مجید، (۱۳۸۵). «نقش دادگاه در تحصیل دلیل و کشف حقیقت»، رساله دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۴. _____، (۱۳۸۷). «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۳). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ ششم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۶. _____، (۱۳۹۵). دانشنامه حقوق، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۷. _____، (۱۳۹۵). دایره‌المعارف علوم اسلامی قضایی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۸. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷). العناوین الفقہیہ، قم، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۹. _____، (۱۳۹۲). ترجمه و شرح العناوین، مترجم: عباس زراعت، چاپ سوم، تهران، انتشارات جنگل.
۱۰. حلبی، ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، (۱۴۱۷). غنیہ النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
۱۱. حلبی، نجم‌الدین‌جعفر بن حسن، (۱۴۰۸). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان.
۱۲. حلبی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. حلبی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۲۰). تحریر الاحکام الشرعیہ علی مذهب الامامی، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
۱۴. حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۰). اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، انتشارات میزان.
۱۵. خدابخشی، عبدالله، (۱۳۹۳). حقوق حاکم بر اجرای آرای مدنی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۶. رنجبر، مسعودرضا؛ عسکری، علی حسن؛ عسکری، حکمت‌الله، (۱۳۹۹). «تبعات و آثار اجتماعی اصل منع توقف اجرای احکام مدنی»، نشریه پژوهش‌های اخلاقی، سال دهم، شماره ۳.
۱۷. شمس، عبدالله، (۱۳۹۷). اجرای احکام مدنی، جلد ۱، تهران، انتشارات دراک.
۱۸. صفایی، سید حسین؛ قاسم‌زاده، سید مرتضی، (۱۳۹۲). حقوق مدنی اشخاص و محجورین، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات سمت.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، انتشارات المكتبة المرتضویه لاجیاء الآثار الجعفریہ.
۲۰. عاملی، حر، محمد بن حسن، (۱۴۰۹). تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، انتشارات مؤسسه آل‌البتی علیهم‌السلام.
۲۱. عاملی، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم، انتشارات مفید، بی تا.
۲۲. عمید، حسن، (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی عمید، چاپ بیست و هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۳. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، (۱۳۹۰). آیین دادرسی فراملی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۴. فاضل‌هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام عن قواعد الاحکام، قم، انتشارات جامعه مدرسین قم نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲۵. کرامیوس، کنستانتینوس، (۱۴۱۶). اجرای احکام تطبیقی آیین‌های اجرایی، مترجم: حمیدرضا سیادت، تهران، انتشارات مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
۲۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، حدود و قصاص و دیات، تهران، مؤسسه نشر آثار اسلامی، بی تا.
۲۷. محقق داماد، مصطفی، (۱۳۸۱). قواعد فقه (بخش قضایی)، انتشارات مرکز نشر علوم اسلامی.
۲۸. محقق داماد، مصطفی؛ حاجیان، هانی، (۱۴۰۰). «نظریه عمومی جرمه مدنی (تجزیرات غیرکیفری) در فقه اسلامی و حقوق ایران»، نشریه حقوقی دادگستری، دوره ۸۵، شماره ۱۱۴.
۲۹. محسنی، حسن، (۱۳۹۱). «اجرای مؤثر رأی مدنی (مفهوم، راهکارها و موانع)»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۴.
۳۰. معین، محمد، (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۵). تعزیر و گستره آن، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

۳۲. منتظری نجف آبادی، حسینعلی، (۱۴۰۹). مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجمان: محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم، انتشارات مؤسسه کیهان.
۳۳. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴). جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی.
۳۴. نهرینی، فریدون، (۱۳۹۷). ایستایی اجرای حکم دادگاه، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی